

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که قائلین به عدم اجزاء بنا بر مسلک طریقت گفته‌اند که: قاعده اولی اقتضا عدم اجزاء دارد، اما در مقابل برخی گفته‌اند که: قاعده ثانویه بر اجزاء داریم. عرض کردیم که در دلیل اول بر قاعده ثانویه به لاجرج استدلال کرده‌اند که بیان استدلال و یکی از اشکالات وارد به این استدلال را عرض کردیم.

اشکال دوم بر وجه اول

اشکال دومی که بر این استدلال وارد شده این است که لاضرر و لاجرج در مورد ضرر و حرج شخصی است و نه در مورد ضرر و حرج نوعی، اما عدم اجزاء اگر موجب ضرر و حرج هم بشود، طبعاً به حسب نوع است، در حالی که قاعده لاضرر و لاجرج، ضرر و حرج شخصی را در بردارد.

شاهد این مطلب هم این است که اگر مثلاً وضو گرفتن با آب خیلی سردی، بر یکی ضرر دارد و بر دیگری ضرر ندارد، یا بر نوع مردم ضرر دارد، اما برای شخص معینی که بنیه و توان بدنیش قوی است ضرر ندارد، در اینجا همه فقهاء فتوی داده‌اند که ولو به حسب نوع هم ضرر داشته باشد، اما چون برای این شخص ضرر ندارد، این شخص باید وضوی با این آب را انجام دهد.

بنا براین در محل خودش ثابت شده که قاعده لاضرر و لاجرج، در ضرر و در حرج شخصی است، اما در جایی که ضرر و حرج نوعی باشد، قاعده لاضرر جریان ندارد که در اینجا هم همین طور بگوییم که: اگر در موردی نسبت به شخصی عدم اجزاء ضرر یا حرج شخصی داشته باشد، در آنجا باید حکم به اجزاء شود، اما این غیر از مدعاست.

مدعا این است که قائلین به اجزاء خواسته‌اند بگویند که: چون عدم اجزاء یک حرج و ضرر نوعی است، پس باید حکم به اجزاء کنیم که با این بیانی که عرض شد، روشن می‌شود که ناتمام است. پس در نتیجه با آن اشکالی که دیروز عرض کردیم، نتیجه این می‌شود که قاعده لاضرر و لاجرج نمی‌تواند اجزاء را برای ما تثبیت کند.

دلیل دوم بر این قاعده ثانویه: إجماع

دلیل دوم قائلین به اجزاء إجماع است و مرحوم صاحب جواهر(ره) در کتاب جواهر از عضدی که یکی از اصولیین است، إجماع بر عدم اجزاء را نقل کرده و بعد فرموده: «و الأمر بالعکس»، یعنی إجماع بر اجزاء داریم نه بر عدم اجزاء.

از کلمات مرحوم نائینی(ره) هم استفاده می‌شود که ایشان اصل إجماع را مسلم گرفته‌اند که إجماع بر إجزاء وجود دارد، منت‌هی ایشان در دایره این إجماع یک مقداری بحث دارد.

صورت اول: اجماع بر اجزاء در عبادات

ایشان مجموعاً مسئله را سه صورت کرده و فرموده‌اند: در باب عبادات، نسبت به مسئله إعادہ و قضا إجماع بر إجزاء داریم، و لذا در باب عبادات به طور کلی قائل به إجماع بر إجزاء شده‌اند. در باب صلات که مسئله خیلی روشن است که به قاعده لاتعداد استدلال کرده و از آن إجزاء را و عدم وجوب إعادہ و قضا را استفاده کرده‌اند.

در باب سایر عبادات هم همین طور است، مثلاً در باب صوم اگر شخصی مقلد مجتهدی باشد که فتوایش این است که ارتماس در آب و فرو بردن سر در زیر آب موجب بطلان روزه نیست، این مقلد هم مدت‌ها بر طبق همین عمل کرده و در حالی که روزه‌دار بوده، غسل ارتماسی کرده است، اما بعد مقلد شخصی شده و یا آن مجتهد برایش تبدیل رأی حاصل شده که ارتماس موجب بطلان روزه است، در اینجا گفته‌اند که: إجماع داریم بر اینکه تکرار و قضای آن روزه‌ها بر این شخص لازم نیست.

همچنین در باب حج، اگر مجتهدی فتوی داد که حکم قاضی عامه برای شیعه نسبت به اول ماه اعتبار دارد، حتی اگر علم به خلاف هم باشد - امام(رضوان الله تعالی علیه) و بعضی از اعظم و بزرگان این نظریه را داشته‌اند که قاضی عامه اگر حکم به اول ماه کرد، تبعیت لازم است، ولو اینکه علم به خلاف آن داشته باشید، اما دیگران گفته‌اند که: تبعیت لازم است، مادامی که علم به خلاف ندارید. - و شخصی هم حجتش را بر طبق همین فتوی انجام داد، یعنی با وجود علم به خلاف در اینکه اول ماه روز دیگری است، از حکم حاکم عامه تبعیت کرده و حجتش را آن طور انجام داد، حال اگر بعد تبدیل رأی پیدا کرده و گفت: حکم قاضی عامه در آنجایی معتبر است که علم به خلاف نداشته باشید، در چنین موردی در اینجا باز مسئله إجزاء مطرح است و کسی نگفته که: در اینجا باید این شخص حجتش را إعادہ کند.

پس در باب عبادات به طور کلی إجماع بر إجزاء داریم.

صورت سوم: تردید در اجماع بر اجزاء در احکام وضعیه در صورت عدم بقاء موضوع

مورد دوم در کلام مرحوم نائینی(ره) این است که در احکام وضعیه، مثل صحت نکاح و صحت بیع، در صورتی که موضوع از محل ابتلاء خارج شود، در اینکه آیا إجماع بر إجزاء داریم یا نه؟ مرحوم نائینی(ره) تردید کرده است. مثلاً مردی با زنی به عقد فارسی ازدواج کرده و نظر مجتهد هم این بوده که فارسی بودن کفایت می‌کند و اشکالی ندارد، بعد برای مجتهد تبدیل رأی پیدا شده و یا مقلد دیگری شده و موضوع منتفی شده است، یعنی این زن از دنیا رفته است، حال در اینجا که موضوع منتفی شده و یا به تعبیر ایشان موضوع از محل ابتلاء خارج شده، آیا إجماع بر إجزاء وجود دارد یا نه؟ مرحوم نائینی(ره) در اینجا در وجود إجماع تردید کرده است.

صورت سوم: اجماع بر عدم اجزاء در احکام وضعیه در صورت بقاء موضوع

صورت سوم در همین احکام وضعیه است، در صورتی که موضوع باقی بماند، مثل اینکه رفته با زنی به عقد فارسی بر حسب رأی مجتهد ازدواج کرده، بعد تبدیل رأی حاصل شده که با عقد فارسی ازدواج صحیح نیست و یا در باب تذکیه مثال زده‌اند که

اگر مجتهد فتوي دهد که تزکیه با حدید و آهن معتبر نیست، حال گوسفندي را با غیر آهن ذبح کرده‌اند، بعد فتوای مجتهد عوض شده و نظرش این شده که در باب تزکیه حدید معتبر است و این گوشت هم الآن موجود است، در اینجا مرحوم نائینی(ره) فرموده: إجماع بر عدم اجزاء داریم و در نتیجه إجزایی در کار نیست.

ظاهراً در همین مورد مرحوم صاحب فصول(ره) در کتابشان عبارتی داشته‌اند که یکی از شاگردان ایشان این عبارت را نزد صاحب فصول(ره) برده که مراد شما چیست؟ ایشان هر چه فکر کرده، مراد خودش را از این عبارت متوجه نشده است، با اینکه عبارتی است که خود صاحب فصول نوشته است.

البته مرحوم محقق اصفهانی(ره) در همین جا در حاشیه کفایه آن عبارت را نقل کرده و توجیه بسیار دقیقی برای آن عبارت داشته است که بین اینکه آیا آن موضوعی که در آن اجتهاد شده، منقضي شده یا منقضي نشده است؟ فرق گذاشته و همین بیان را مطرح کرده است که اگر موضوع مقتضي نشده و قابلیت تحمل حکم دیگر را دارد، نتیجه عدم اجزاء می‌شود، اما اگر موضوع منقضي شده و دیگر قابلیت تحمل حکم دیگر را ندارد، نتیجه إجزا می‌شود.

پس ملاحظه فرمودید که برای عنوان قاعده ثانویه، إجماع بر اجزاء ادعا شده که مرحوم نائینی(ره) آن را سه صورت کرده‌اند. پس نتیجه این می‌شود که مرحوم نائینی(ره) بین عبادات و معاملات، یعنی معاملات به معنی الأعم که نکاح را هم شامل می‌شود فرق گذاشته است؛ در عبادات إجماع بر اجزاء است و در معاملات إجماع بر عدم اجزاء است.

نقد و بررسی اجماع ادعایی در ما نحن فیه

در اینجا آنچه که باید توجه شود این است که در اینکه آیا به حسب صغری إجماعی داریم یا نداریم؟ این جایش در علم فقه است و در آنجا باید اقوال فقهاء، هم در باب عبادات و هم سایر ابواب بررسی شود تا ببینیم که آیا إجماعی بر این اجزاء قائم شده است یا نه؟

اما آنچه که در اینجا به عنوان اشکال مطرح کرده‌اند این است که این إجماع محتمل المدرکیه یا یقینی المدرکیه است و چنین إجماعی قابلیت استدلال ندارد، برای اینکه برای اجزاء وجوه و ادله دیگری هم ذکر شده و چه بسا این إجماع مستند به این ادله باشد و اگر إجماع محتمل المدرک باشد، این برای ما فایده‌ای ندارد.

اشکال استاد محترم بر اجماع ادعایی

در اینجا جواب بسیار خوبی وجود دارد که در خیلی از جاها به درد می‌خورد و آن این است که این إجماعی را که ادعا می‌کنیم، إجماع بین المتقدمین است، مثلاً تا زمان مرحوم شیخ طوسی(ره) همه قائل به اجزاء بوده‌اند، اما إجماعی که در اینجا بیان می‌کنیم، إجماع بین المتأخرین نیست.

حال این وجوهی که برای اجزاء بیان شده، وجوهی است که در بین متأخرین ذکر شده است، بنا براین مستند مجمعی این وجوه نیست، و لذا إجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه نیست، برای اینکه این وجوه در نزد خود مجمعی به کار برده نشده است.

در اینجا می‌گوییم که: مجمعی متقدمین هستند و إجماع بین متقدمین قائم شده است، اما این وجوهی را که برای اجزاء بیان شده، متأخرین ذکر کرده‌اند، در نتیجه إجماع بین متقدمین مستند به این وجوه نیست و لذا آن إجماع به قوت خودش به عنوان یک دلیل مستقل باقی می‌ماند و قابلیت استدلال دارد.

این مطلب در خیلی از جاهای فقه به درد می‌خورد، در بین فقهاء، مخصوصاً در زمان ما، متأسفانه تا به اجماع می‌رسند می‌گویند که: این اجماع بدرد نمی‌خورد، چون محتمل المدرکيه یا یقيني المدرکيه است، چون در این مسئله غیر از اجماع ادله دیگری هم در کار هست، در صورتی که باید ببینیم که آیا آن ادله را همان مجمعين آوردند یا نه؟ آن مدرک و مستندي که اجماع را متزلزل می‌کند، مدرک و مستندي است که خود مجمعين به آن استدلال کرده‌اند.

اما در مثل ما نحن فيه که می‌گویید: تا یک زمانی دلیل دیگری بر اجزاء نبوده و اجماع تنها دلیل بوده است، بعد از آن وجوهی برای اجزاء یا عدم اجزاء ساخته شده است، لذا در اینجا دیگر ضربه‌ای به آن اجماع بین متقدمین وارد نمی‌شود و آن اجماع را از حجیت ساقط نمی‌کند و در نتیجه به نظر می‌رسد که اجماع دلیل عامی باشد که مناقشه‌ای در آن نیست.

دلیل سوم بر این قاعده ثانویه: سیره

دلیل سوم بر این قاعده ثانویه سیره است که هم به سیره عقلایی و هم به سیره شرعیه استدلال شده است.

سیره عقلاییه بر اجزاء

در سیره عقلاییه گفته‌اند که: بنای عقلاء بر این است که اگر تا زمانی بر طبق دلیلی، یک کاری را انجام می‌دادند و بعد دلیل دیگری پیدا می‌کردند، عقلاء اعمال سابقه خودشان را خراب نمی‌کنند و نمی‌گویند که: حال کشف از این می‌کنیم که آن اعمال سابق ما باطل بوده است.

مثلاً اگر بنای عقلاء بر این شود که این بیع صحیح صحیح نیست، نمی‌آیند همه آن بیوع گذشته را تخریب کنند، و لذا یک قانونی در بین عقلاء هست که می‌گویند: عطف به ما سبق می‌شود و قانون وقتی که آمد، ما سبق بر طبق قانون خودش عمل شده و همان است و از حالا به بعد باید این حرف را زد.

سیره عقلاییه در صورتی حجیت دارد که ردعی از طرف شارع وارد نشده باشد و سیره عقلاییه در حجیتش مشروط است به اینکه ردعی از طرف شارع مقدس وارد نشده باشد. حال لقائل آن يقول که ادله‌ای که آیا ادله‌ای که بر عدم اجزاء ذکر شد، کفایت در ردّ می‌کند یا نه؟

ادله بر عدم اجزاء نزد کسانی که به آن قائل‌اند و خدشه‌ای بر آن ادله وارد نمی‌کنند تمام است و آنها می‌توانند ادعا کنند که این ادله بر ردع کفایت می‌کند. اما عرض کردیم آن ادله هم مخدوش است، بنا بر این کسانی که آن ادله را تمام می‌دانند، می‌گویند که: همین ادله در ردع شارع کافی است، اما کسانی که مخدوش می‌دانند، می‌گویند که: این در ردع کافی نیست.

البتّه در سیره عقلاییه بحث دیگری هم هست که آیا مجرد عدم ردع کافی است، یا اینکه باید طوری باشد که کشف از رضایت شارع داشته باشیم؛ بله در اینجا راهی برای اینکه رضایت شارع را کشف کنیم نداریم، الا اینکه بگوییم: ائمه معصومین (علیهم السلام) در این مدت زمانی متمادی و طولانی، با اینکه این سیره‌ی عقلاییه را دیده‌اند و می‌توانستند که منع کنند، اما منع نکردند و همین منع نکردنشان کاشف از رضایت آنها نسبت به سیره عقلاییه است و حق هم همین است.

واقعاً سیره عقلاییه از جهت صغری بحثی ندارد و سیره عقلاییه بر این است که هیچ وقت نمی‌گویند که: معاملاتی که در گذشته انجام داده، حال که قانون عوض شده به درد نمی‌خورد، بلکه می‌گویند: از حال به بعد اعمالمان را این گونه قرار دهیم. بنا بر این سیره عقلاییه بسیار خوب و محکم است.

علاوه بر سیره عقلاییه، سیره شرعیه و متشرعه هم همین طور بوده است، متشرعین که مثلاً مدتها مقلد مجتهدی بودند و بعد تقلیدشان را عوض کردند و سراغ مجتهد دیگر رفتند، بنایشان بر این نبوده که اعمال سابقشان را اعاده یا تکرار کنند. به نظر ما در مسئله هم إجماع تمام است و هم سیره عقلاییه و متشرعه تمام است. پس نتیجه این شد که بنا بر طریقیّت قاعده اولی اجزاء است، اما اگر قاعده اولی عدم اجزاء هم باشد، ولی قاعده ثانویه به مقتضای این دو دلیل دال بر اجزاء است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين